

فروغ جهانبخش

محمود اسماعیل نیا

عبدالکریم سروش و «احیاء العلوم» ی دیگر*

عبدالکریم سروش (متولد ۱۹۴۵) فیلسوف و متفکر ایرانی، به خاطر آراء نوآورانه اش در باب اصلاح دینی، یکی از برجسته ترین مصلحان مسلمان این قرن است. سروش دانش آموخته داروشناسی از دانشگاه تهران است که تحصیلات عالی خود را در اوایل دهه ۱۳۵۰ شمسی در رشته تاریخ و فلسفه علم در دانشگاه لندن گذراند و همانجا ذهن جستجوگر و آشنایش با سنن فلسفه کلاسیک اسلامی و غربی، شیفته فلسفه مدرن شد؛ و جهش های مهمی در سیر تحول فکری او رخ داد که بعضاً اجزای بنیادین اندیشه او را تشکیل می دهند.

سروش تا پیش از دوران تحصیل در خارج، به خاطر مطالعات منظم و گسترده ای در زمینه تفسیر قرآن و آثار کلاسیک کلامی، عرفانی و فلسفی امثال مولوی و غزالی، اشتغال خاطری مدید به تفسیر متن داشت. در پیوستن این دلمشغولی با بینش های جدید، او را به کانونی از تلاش های فکری سوق داد که هدفش ارزیابی مجدد متافیزیک سنتی بود، به منظور یافتن پاسخی مجاب کننده برای تبیین ارتباط میان علم و متافیزیک / عقل با وحی. زمینه های اجتماعی نیز در شکوفایی فکری سروش به مثابه یک مصلح مسلمان موثر بوده اند. در دهه ۱۳۴۰ شمسی او به عنوان یک دانشجوی متعهد مذهبی دارای دلمشغولی های اجتماعی و سیاسی، به ژرف اندیشی در ادبیات احیاگرانه، از سیدجمال تا شریعتی پرداخت.

همچنین از زمان بازگشت به ایران، اندکی پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷، وی با تجربیاتی مثل حاکمیت یک دولت اسلامی، استیلای اسلام ایدئولوژیک و اجرای فهم فقهی از اسلام روبرو شد.

قبض و بسط تئوریک شریعت

سیرو سلوک فکری پرنوسان ولی پرارزش سروش، سرانجام به ظهور نظریه معرفت شناختی/هرمنوتیکی او، یعنی "تئوری قبض و بسط معرفت دینی" منتهی شد. این نظریه سنگ بنیادین طرح اصلاح دینی وی را تشکیل داده و او را از سایر احیاگران متمایز می سازد. سروش به رغم تقدیر فراوان از تلاش های احیاگران مسلمان، معتقد است که نظریه او تامین کننده بخش حیاتی ولی تاکنون غایب این جریان، یعنی ساختار معرفت شناختی آن است. بر اساس این نظریه، برای ایجاد سازگاری میان امر "تغییرناپذیر" (دین) با "متغیر" (جهان متحول)، تفکیک میان دین و معرفت دینی ضرورت دارد. اصل دین امری الهی، جاودان، تغییرناپذیر و مقدس است، در حالی که فهم انسانی از دین در دادوستدی دائمی با حیطه های مختلف معرفت بشری است. در نتیجه، معرفت دینی امری سیال، نسبی و عصری خواهد بود. با چنین شناختی می توان، بدون آسیب زدن به قداست دین، به مباحث اصلاح دینی پرداخت. غفلت احیاگران پیشین نسبت به این مبنا، باعث انصراف توجهشان از مسائل بنیادین شده و در نتیجه؛ پاسخ هایشان، باوجود ارزشمندی، ماهیتی موقت یافته است. با این همه، سروش مدعی کمال یا تمامیت رویکرد خود نیست.

هدف سروش فراتر از انجام اصلاحاتی غیرسیستماتیک در برخی از موضوعات معین و منتخب، و غالباً حقوقی است. طرح او ماهیتی چند بعدی دارد که دوجنبه اصلی آن عبارتست از: پیراستن آن دسته از عناصر و فهم های زائد و راکدی که اغلب باعث پوشیده ماندن گوهر دین می شوند؛ و نیز تجهیز دین به شیوه ها و ارزش های برون - دینی، با هدف سازگار کردن عقل و وحی.

ایدئولوژی و فقه، عقل و وحی

سروش با آسیب شناسی اسلام معاصر، گرفتاری های متعددی را شناسایی می کند. با آنکه شرایط ایران در دوره پس از انقلاب، نقش مهمی در این تشخیص دارد، ولی برای او بازشناسی این مشکلات در سراسر جهان اسلام دشوار نمی نماید. نخستین گرفتاری عبارتست از ایدئولوژیک کردن اسلام، یعنی همان شیوه ای که در حرکت های بازخیزش اسلامی از دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد رواج یافته؛ و از نظر سروش باعث آسیب دیدگی گوهر دیانت می شود؛ از جمله به این دلیل که دین را به ابزاری برای دستیابی به اهدافی خاص تبدیل می کند. [به زعم او]، چنین رویکردی مروج فهمی جزمی از دیانت است که ناظر بر جنبه های ظاهری و عرضی دین و بی اعتنا به مضامین ژرف آن بوده، و ثمره آن نیز جمود فکری و انحصارگرایی خواهد بود. هنگامی که فهمی از دین به مثابه فهم نهایی، مطلق، رسمی و نقدناپذیر تعیین شود، نیاز به مفسران رسمی چنین فهمی، سبب آن می شود که امتیازاتی پیشین برای طبقه روحانیت در نظر گرفته شود و راه برای ظهور تمامیت خواهی مذهبی در سطوح اجتماعی و سلسی هموار خواهد شد. سروش این رویکرد را "اسلام هویت" می نامد، که در بهترین حالت، ابزاری است ایدئولوژیک که شاید به کار مسلمان بیاید تا بر "بحران هویت" خویش، که خود برخاسته از چالش با مدرنیته است، فائق آیند. حال آنکه اسلام حقیقت، یعنی حقایق بنیادینی که پیامبران، بشر را بدانها فراخوانده اند، با این اسلام "مصلحت اندیش" نسبت دوری دارد.

مشکل دوم، تأکید بیش از حد بر جنبه های حقوقی اسلام (شریعت و فقه) به بهای کم توجهی به اخلاق و کلام است. انتقاد سروش از این عدم توازن، هم متوجه سنت گرایان و هم برخی از نوگرایان است؛ چرا که سنت گرایان، اسلام را به فقه فروکاسته اند و بعضی از نوگرایان نیز اسیر همین کوته نظری بوده و توان شناسایی مشکلات عمیق تر را از دست داده اند و در نتیجه، اصلاح دینی را منحصر به راه حل های حقوقی جزئی

و غیرسیستماتیک کرده‌اند. سروش اهمیت فقه و شریعت را کم نمی‌شمارد، بلکه استدلال او علیه تفکری است که قائل به برتری، جامعیت و تمامیت فقه به‌مثابه دین است. او با الهام از "مراد" خویش، امام محمد غزالی، معتقد است که فقه نه اصل اسلام است و نه کل آن، بنابراین باید محدود به قلمرو خود باشد. علاوه بر این، در فهم مبتنی بر فقه از اسلام، ارزش اصلی به "عمل" (کردار بیرونی) داده می‌شود و نه "ایمان" (باور درونی). این رویکرد جامعه‌ای را پدید می‌آورد که در آن اجرای شریعت، شعائرگرایی و یکدست‌کردن تجربه دینی سگه رایج است؛ ولی همین فقدان تکرر، منتهی به ریاکاری و انحصاری‌شدن حقیقت می‌شود. این دو بیماری نه تنها باعث رکود تفکر دینی شده، بلکه دیدگاهی "اکثری" از دین را ترویج می‌کنند. علاوه بر این، مانع برقراری دیالوگ میان علوم مختلف اسلامی و نیز میان اسلام و علوم انسانی می‌شوند، حال آنکه این امور اجزایی ضروری برای احیای تفکر اسلامی هستند. تفکر اسلامی تنها از طریق چنین شناختی و نیز عزم بر روند به یک فرایند دادوستد است که می‌تواند از قیود جمود و مطلق‌انگاری رهایی یابد. و این، فراخوانی است به نقش نیروبخش خرد؛ یعنی همان دعوتی که عمیقاً همسوی با خردگرایی معتزلی و هم‌طنین با خواسته‌های شیخ محمد عبده و علامه اقبال لاهوری است.

بینش "اکثری" از دین تصریح دارد که همه آنچه را که مسلمانان، برای حل مشکلات شان یا اداره زندگی خصوصی و عمومی شان بدان نیازمندند، در اسلام آمده است؛ گویی که دین مخزنی از پاسخ‌های حاضر و آماده برای حل تمامی مشکلات در همه زمانهاست. چنین رویکردی موجب محرومیت مسلمانان از چالش‌های فکری و مزیت‌های دیگر شیوه‌ها و ارزش‌ها می‌شود؛ و در عمل نیز به سوی فقه پُرسرفت می‌کند که در سرزنده‌ترین نمودش، یعنی اجتهاد خود، به گونه‌ای بارز بیش از هر چیز، به شدت نیازمند معرفت برون - دینی است. شاید بهترین نمونه دیدگاه "اکثری" از دین را بتوان در گفتمان رایج در مورد اسلام و سیاست مشاهده

کرد؛ که بر اساس آموزه‌های آن، شریعت یک نظام حقوقی جامع و مانع و پاسخگوی نیازهای سیاسی است. چنین رویکرد فقهی‌ای به سیاست، نه تنها ماهیت اصلی سیاست را نادیده می‌انگارد، بلکه به برخی از تضادهای غیرقابل حل نیز منتهی می‌شود.

اسلام و دموکراسی

سروش استدلال می‌کند که برای بحث در مورد اسلام و سیاست، باید از بیرون دین شروع کرد. ایجاد سازگاری میان دین و دموکراسی همانند آشتی میان عقل و وحی است، که در هر دو مورد، شیوه‌ها و ارزش‌های بیرون - دینی دخالت دارند. به طور کلی ماهیت حکومت و ارزش‌ها و روش‌های حکمرانی، موضوعاتی فقهی نبوده و به فلسفه سیاسی تعلق دارند؛ و در ارتباط با دین نیز، می‌باید در چارچوب علم کلام بررسی شوند. انسان‌ها به صرف انسان بودن واجد حقوقی پیشین، از جمله حقوق سیاسی هستند. بنابراین ارزش‌های محوری دموکراسی، مثل عدالت و آزادی، در اساس اموری بیرون - دینی هستند، هرچند که مورد تصویب نظام‌های دینی نیز قرار گرفته باشند. از سوی دیگر شیوه‌های حکمرانی نیز اموری غیرمذهبی هستند. زیرا اداره زندگی عمومی امری عقلانی است که می‌باید با بهره‌گیری از دانش‌های جدید در زمینه مدیریت، اقتصاد و علوم اجتماعی سامان یابد. حال آنکه فقه نه دانش مدیریت است و نه یک برنامه حکومتی؛ و لذا هرچه که در این خصوص در دین یافت شود، جنبه "اقلی" و "عَرَضی" داشته و "ذاتی" دین نبوده است. سروش در بحث خود در مورد امکان‌پذیری یک حکومت دموکراتیک دینی، استدلال می‌کند که اگر دموکراسی با قرائت حقوقی - دستوری از اسلام آشتی‌ناپذیر به نظر می‌آید؛ می‌تواند با قرائت دیگری از اسلام سازگار افتد که برای ارزش‌های انسانی مثل عقلانیت، عدالت، آزادی و حقوق بشر اولویت قائل است. بنابراین دموکراسی تنها هنگامی می‌تواند در یک جامعه دینی جریان یابد که قبلاً بنیان‌های تئوریک آن همساز شده باشد.

اسلام و مدرنیته

سروش ضمن آگاهی دقیق نسبت به شکاف معرفت‌شناختی موجود میان دنیای قدیم و جدید، معتقد است که هرگونه تلاش جدی در زمینه نوگرایی اسلامی، می‌باید از تجهیز به مفاهیم، نگرش‌های ادراکی و شیوه‌های فکری مدرن آغاز شود. از میان موضوعات متعددی که سروش در این زمینه مطرح کرده، دو موضوع عبارتند از: عقل نقاد مدرن در برابر عقل سنتی هرمنوتیک، و حقوق در مقابل تکالیف.

از نظر سروش تفکر نوین اسلامی نیازمند اتخاذ خردورزی نقادانه، به منزلهٔ ابزاری که نه تنها دربرگیرنده رویکردی انتقادی - تاریخی نسبت به پارادایم‌های سنتی مذهبی است بلکه قادر به ارائه بدیل‌هایی نیز برای آنهاست. یکی از سرنوشت‌سازترین تغییرات پارادایمی در جهان جدید عبارت از این است که اکثر مفاهیم و نهادهای آن حق - بنیاد هستند؛ که خود بازتابی است از تغییر دریافت انسان از خویش، از موجودی مکلف به محق. سروش ضمن انتقاد از کاستی‌های ذهنیت تکلیف - محور گذشته و نیز ذهنیت حق - محور کنونی، پارادایم ثالثی را مطرح می‌کند که در آن، عناصر عقلانیت و حقوق در نحوه‌ای از دینداری تعدیل شده‌اند تا انسان‌ها را از سودای دست‌یازی به ویژگی‌های خدا - گونه بازداشته و آنها را فرمانبردار خدا سازد. البته، ماهیت و تعریف این دینداری و الزام، با تصورات متعارفی که عمدتاً مرتبط با رفتارهای بیرونی هستند؛ از بیخ و بن تفاوت دارد.

سروش نه تنها داعی سکولاریسم نیست، بلکه ارائه‌کننده گونه‌ای از دینداری عالمانه و سنجیده است، که این بُعد از پروژه او را می‌توان مرتبط با احیای شیوه‌ای عرفانی و والا از دینداری دانست. این همان "دینداری تجربت‌اندیش" مبتنی بر عشق به خداست، که مَکَلِ اعلاي آن "تجربه نبوی" حضرت محمد(ص) است. آنچه که جهان جدید رازدایی شده بدان نیاز دارد، یک دینداری "تجربت‌اندیش"، و نه "مصلحت‌اندیش" است؛ که در آن، خداوند به منزلهٔ یک "محبوب" رئوف، و نه یک "شارع" عبوس، تجربه می‌شود. دستورات این خدا نیز نه به خاطر الزام نسبت به تکالیف شرعی،

بلکه از روی انگیزشی عاشقانه مراعات می‌شود. طرح اصلاح دینی سروش انتقاداتی را هم به کاستی‌های سنت و هم مدرنیته مطرح می‌کند. وی ضمن دفاع از بهره‌گیری از برخی عناصر مدرن برای تقویت سنت، به جستجو در لایه‌های ژرف سنت می‌پردازد تا درمانی برای فقر معنوی عصر جدید بیابد. از نظر او، برای آنکه دین در جهان مدرن کارایی پیدا کند، ناگزیر از تعامل معنی‌داری با مفاهیم، نگرش‌ها و نهادهای مدرن است. از این‌روست که سروش اصلاح دینی را از سطح فقه به لایه‌های ژرف‌تر کلام و فلسفه می‌برد، یعنی عرصه‌هایی که در آنها مفاهیم بنیادین خدا، انسان و دینداری باید بازتعریف شوند. این امر، مبتنی بر تشخیص نیاز به یک دادوستد پلورالیستی بین عرصه‌های فکری درون - دینی و عرصه‌های فکری برون - دینی است. وجه تکمیل‌گرانه پروژه فکری سروش در این واقعیت نهفته است که هم باعث تجدید توان سنت فکری - عقلانی اسلام می‌شود و هم غنای معنوی آن را برجسته می‌سازد؛ تا در نتیجه، انسان مدرن را از گردنفرازی و خودمحوری بازدارد.

* مأخذ این مقاله :

Abdolkarim Soroush, New 'Revival of Religious Sciences' in: **ISIM Newsletter**, No.8. September 2001, P.21.

از بولتن خبری ISIM مربوط به مؤسسه International Institute for Study of Islam in the Modern World است که مقر آن در شهر لیدن هلند است و تاکنون ۱۱۳ شماره از خبرنامه مزبور از اکتبر ۱۹۹۸ تا دسامبر ۲۰۰۳ منتشر شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد مؤسسه فوق الذکر و مطالب خبرنامه‌های آن به سایت <http://www.isim.nl> مراجعه شود.

خانم فروغ جهانبخش دارای دکترای مطالعات اسلامی از دانشگاه مک گیل (کانادا)، و استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه کوئینز (کانادا) است. شایان ذکر است عنوان فارسی این مقاله به پیشنهاد ایشان صورت پذیرفته است. - م.